

دیوان

غمام ہمدانی

جناب محمد یوسف زادہ متخلص بہ « غمام »

بہ سعی و اہتمام

محمود توحیدی امین



انتشارات کوہر منظوم

۱۳۹۰

سرشناسه: غمام همدانی، محمد، ۱۲۵۳ - ۱۳۳۱.

عنوان و نام پدید آورنده: دیوان غمام همدانی / محمد یوسف زاده / متخلص به غمام به سعی و اهتمام محمود توحیدی امین.

مشخصات نشر: تهران: گوهر منظوم، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۰۲ ص.

شابک: ۳-۳۵-۸۹۹۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: توحیدی امین، محمود، ۱۳۳۱ -

شناسه افزوده: دیوان.

رده بندی گنکره: ۱۳۸۹ / ۵۹ / ۸۵

رده بندی دیویی: ۸۱ / ۶۲ فا ۸

شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۸۵۹۹۲



انتشارات گوهر منظوم

نام کتاب: دیوان غمام همدانی

جناب محمد یوسف زاده متخلص به «غمام»

به سعی و اهتمام: محمود توحیدی امین

طرح جلد: زهرا مهابادی

حروفچینی و صفحه آرایی: عطیه توحیدی امین

ناشر: نشر گوهر منظوم

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: اول

بها: ۷۵۰۰ تومان

شابک: ۳-۳۵-۸۹۹۴-۹۶۴-۹۷۸

(کلیه حقوق محفوظ است.)

مقدمه و تقریظ بر دیوان غمام همدانی

به قلم پرفسور سید حسن امین^(۱)

کتابی که پیش چشم دارید، دیوان اشعار یکی از شاعران و عارفان معاصر ایران، شادروان غمام همدانی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۱ شمسی) است.

مرحوم غمام همدانی با نام شناسنامه‌ی سید محمد یوسف زاده (مجتهد زاده) فرزند مرحوم حاجت‌الاسلام آقا سید یوسف مجتهد همدانی در سال ۱۲۹۲ هـ ق برابر ۱۲۵۳ ش در نجف اشرف قدم به عرصه هستی نهاد، تحصیلات مقدماتی را تا سیزده سالگی در زادگاه خود فراگرفت، آن‌گاه به اتفاق پدر به ایران آمد و در همدان اقامت گزید. غمام ادبیات فارسی و عربی و فقه و اصول و فلسفه را نزد مدرسان همدان بیاموخت. سپس برای اعاشه زندگی، نخست به تجارت و مدتی به خدمت در مشاغل دولتی پرداخت. با شروع نهضت مشروطیت غمام نیز از ۱۲۸۴ ش / ۱۹۰۵ م در شمار آزادی خواهان همدان درآمد و در این راستا، در تأسیس «انجمن اتحاد» که رگه‌هایی از اتحاد اسلامی و وحدت ملی توأم با عرفان شیعی و نوجویی سوسیال دموکراسی در آن پنهان بود، مشارکت داشت. این انجمن که دایره نفوذ آن از غرب تا کرمانشاه و از شرق تا اصفهان گسترده بود، نزدیک دویست نفر عضو داشت و هفته‌نامه‌ی نیز به نام اتحاد منتشر می‌کرد که صاحب امتیاز آن خود غمام بود و از سال ۱۲۹۳ شمسی به بعد به قطع وزیری در چهار صفحه در همدان منتشر می‌شد. پس از صدور فرمان مشروطیت در ۱۳۲۴ ق، غمام در ۱۳۲۵ ق روزنامه الفت را منتشر کرد و از این رهگذر به مشروطه طلبان و آزادی خواهان یاری رسانید و با کمک گرفتن از حربه قلم در سنگر مطبوعات به خدمت به ابناء وطن پرداخت.

من در مقدمه مفصلی که بر کتاب شاعران در سنگر مطبوعات تألیف شادروان استاد احمد نیکو صفت همت (رئیس انجمن سخنوران ایران) نوشته‌ام و آن کتاب در سال ۱۳۸۲ منتشر شده است، به تفصیل از خدمت شاعران در سنگر مطبوعات سخن گفته‌ام که در این جا آن نوشته‌ها را تکرار نمی‌کنم ولی به مناسبت خاطر نشان می‌کنم که غمام همدانی یکی از یکصد شاعر معاصر در آن کتاب است و شرح حال و نمونه اشعار او در کتاب شاعران در سنگر مطبوعات، در کنار بزرگانی همانند ادیب الممالک فراهانی، جهانگیرخان صوراسرافیل، علامه علی اکبر دهخدا، اشرف‌الدین نسیم شمال، ملک الشعرای بهار، میرزاده عشقی، وحید دستگردی، فرخی یزدی، عارف قزوینی، بدیع‌الزمان فروزانفر، عباس اقبال آشتیانی، ... و دیگران می‌درخشد.

شرح حال مرحوم غمام همدانی در کتاب شاعران در سنگر مطبوعات (ص ۹۱) و نیز در منابع معتبری مانند دایرةالمعارف تشیع (جلد نهم، ص ۱۲۷) سخنوران نامی معاصر ایران (جلد چهارم، ص ۲۵۵۳) فرهنگ شاعران زبان پارسی (ج ۱، ص ۴۱۵) و البته کتاب‌های متعدد دیگر که به بزرگان و مشاهیر همدان اختصاص دارد به چاپ رسیده است.

فعالیت سیاسی غمام سال‌ها ادامه داشت که آن خدمات در کتاب همدان در جنبش مشروطه به بهترین وجهی بازتاب یافته است، غمام از سال ۱۳۳۰ ق برابر ۱۲۹۱ ش به بعد، دیگر در امور سیاسی مداخله نکرد و همچنان به کارهای ادبی پرداخت.

غمام شاعری غزل سرا بود و در سرودن شعر توانایی و مهارت داشت و تحت تأثیر دو شاعر نامدار ایران سعدی و حافظ قرار گرفت. او غیر از شاعری در میان مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود، مردی باهوش و مردم‌شناس و عارف پیشه بود و مریدان و پیروان بسیاری داشت. دیوان اشعار وی با مقدمه جامع به قلم موسی نثری که هم سنگر مرحوم غمام بود، در ۱۳۴۲ و ۱۳۴۶ قمری در اصفهان انتشار

یافت.

وفات غمام به روز سوم مهر ماه ۱۳۲۱ ش در تهران اتفاق افتاد جسدش را به همدان بردند و

در مقبره خانوادگی «شاهزاده حسین» همدان به خاک سپرده شد. غیرت کرمانشاهی، ماده تاریخ فوت غمام را در مصرع «طیب الله من بیان غمام» یافته است.

صاحب این قلم، به سهم خویش، تجدید چاپ دیوان غمام را تبریک می‌گویم و کوشش دوست محترم و فرزانه جناب آقای محمود توحیدی امین (متا) را که چندین کتاب از جمله دیوان طوطی همدانی (مجموعه اشعار عارفانه پدرشان) به همت ایشان به چاپ رسیده است، و اکنون اهتمام به تدوین، تنظیم و چاپ نوآیین این کتاب نموده است قدردانی می‌کنم.

سید حسن امین

تهران - ۵ آبان ۱۳۸۸

تقدیر و تشکر



با سپاس از لطف آفریدگار و پروردگار جهان به جهت این که بار دیگر مرا موفق به آماده سازی، تنظیم و چاپ اثر ارزنده و نفیس یکی دیگر از بزرگان ادب و عرفان نمود، و با آرزوی توفیق برای ادامه خدمت در این راه.

بالاخره بعد از حدود چهار سال کار پیگیر، این کتاب ارزشمند ادبی عرفانی دیوان غمام همدانی که سالها نایاب و مورد تقاضای اهل ادب و عرفان و دوستداران شعرهای ناب بوده است، چاپ و در اختیار شما عزیزان قرار می‌گیرد، امیدوارم مقبول نظرتان واقع گردد. البته در تهیه و تنظیم این دیوان سعی و دقت بسیار به کار رفته است؛ ولی کدام کار است که عاری از عیب و خالی از خلل باشد؟ به این دلیل از همه ادیبان و عزیزان فهیم و فرهیخته تقاضا دارم هرگونه ضعف و اشکال احتمالی آن را به دیده اغماض بنگرند، و نظرات و پیشنهادات خود را به آدرس ناشر ارسال نمایند تا در چاپ بعدی رهنمون ما گردد.

در این جا لازم است از زحمات بی دریغ دوست و استاد عزیزم جناب آقای عباس زندی که با شور و علاقه و بدون هیچگونه چشمداشتی در راه اعتلای فرهنگ و ادب ایران عزیز بخصوص زنده نگاهداشتن نام ادیبان خطه ادب پرور همدان عاشقانه تلاش می‌نمایند، و در این کار نیز لطف و همکاری وی شامل حال ما گردید؛ تشکر و سپاس خود را ابراز نمایم، سلامتی و طول عمر ایشان را از خداوند خواهانم.

محمود تو حیدی امین (متا)

بسم الله الرحمن الرحيم

شبی کز بخت خود دلتنگ بودم ز بدبختی بخود در جنگ بودم
مخاطب کرده بودم عقل خود را عتا بی سخت میکردم خرد را
که: ای پای دل از دست تو دربند کمندت بسته دست هر خردمند
کمند پای هر افتاده‌ای تو بلای جان هر آزاده‌ای تو
ز تو جز خون دل گر هر دلی نیست بجز خون دل از تو حاصلی نیست
چه می‌خواهی ز جان آدمیزاد که بادا هر کجا عقلی است بر باد
دلم چون سنگ و جان افسرده از تو تنم پژمرده و دل مرده از تو
غرض زین گفتگو بسیار کردم که کار عقل خود را زار کردم
بسی با عقل گفتم زشت و مرغوب گذشت آنشب بدین غوغا و آشوب
سحرگاهان که خورشید دل افروز نقاب شب گشود از چهره روز
شب تیره بساط خویش برچید جهان روشن شد از رخسار خورشید
ز خانه خویش با صد محنت و رنج برون رفتم پی یاری سخن‌سنج
مرا یاری بد از اهل زمانه چو خورشیدی به دور خود یگانه
محبت پروری همدم نوازی حریفی، عقل سووی، عشق‌بازی
برون رفته ز عالم چون دل خویش نموده گنج عزالت منزل خویش
چو خود را در بر آن یار دیدم دمی از رنج دوران آرمیدم
بدو گفتم که: ای فرزانه همدم به هر رازی چو جان خویش محرم
ز پای افتاده‌ام، دستی برآور مرا دستی بگیرو در بر آور
که در افتادگی افسانه گشتم ز دست عقل خود دیوانه گشتم
خلاصم کن ازین عقل فسون‌ساز مرا از دام نیرنگش برون ساز
مرا دیوانه کرد این عقل خودرای که می‌گوید برون از خود منه پای
مرا ز اندیشه‌های دور خود گشت ز بینش‌های چشم کور خود گشت

بجز خود بینیش، کار دگر نیست
 همه کارش به عالم خود ستائست
 بجان آمد دلم زین خودپرستی
 جوابم داد دانای سخن سنج
 کنون کز عقل خود آزاده‌ای تو
 به شکر این رهایی، عاشقی کن
 برو دنبال عشق فتنه‌انگیز
 چهل سالست خرد می‌بود دمساز
 نیامد کاری از عقل نوآموز
 که هر بندی که عقل بسته محکم
 برو عاشق شو و کام دلی گیر
 برو آزاد چون سوسو سرافراز
 به زلف مشکبارش دل بیاویز
 گرفتم ره بقول آن نکورای
 قضا را پیشم آمد گل‌گذاری
 بتی شیرین لبی، عاشق فریبی
 ز باغ خوبرویی نونهای
 نگاهش ناوکی ابرو کمانی
 لبش شیرین و دندان‌ش شکرریز
 نگاهش دام آهوی تتاری
 نگاهی بر رخ هم باز کردیم
 به دام مهرش انسان اوفتادم
 کنون جانم ز رویش لاله‌زار است

بجز اندیشه‌اش، یار دگر نیست
 بدین زشتیش میل دلرباییست
 رهایی ده مرا زین عقل و هستی
 که: ای نابرده گنجی زین همه رنج
 ز دست عقل خود جان برده‌ای تو
 چو عذارایی نخواهی، وامقی کن
 به یاد عشق ده جان و خرد نیز
 چهل سال دگر هم عشق میباز
 برو زین پس پی عشق جهانسوز
 به یکدم بگسلاند عشقش از هم
 ز دور زندگانی حاصلی گیر
 نگاری برگزین شیرین و طناز
 به رویش جان فداکن عقل را نیز
 شدم در کوی و برزن راه پیمای
 گلستانی، بهشتی، لاله‌زاری
 قیامت قامتی، طاووس زیبی
 چو چشم خویش سر تا پا دلالی
 تنش گلبن، قدش سرو روانی
 رخس دل‌بند و گفتارش دلاویز
 خرامش رشک کبک کوهساری
 سرانجامی بهم آغاز کردیم
 که یکجا دین و دل بر باد دادم
 سرشکم رشک ابر نوبهار است

ز یادم رفته یکجا خود پرستی

چنان کز یاد زاهد عشق و مستی